

متن در حاشیه

همدلی |نسبیت مهندس و مهندسی با سیاست و سیاست‌ورزی عرصه فراخی برای نظر ورزی است؛ بخصوص برای ایران که نسل اول روشنفکران انقلابی ما را مهندسان و پزشکان تشکیل داده‌اند. به این نام‌ها دقت کنید: مهدی بازرگان که ترمودینامیک خوانده بود؛ ابراهیم یزدی که پزشک بود؛ مصطفی چمران که در مهندسی برق سر آمد هم‌نسلاش بود؛ میرحسین موسوی که معمار بود؛ این فهرست بلند بالاست. دقت در موسسسان و موثران انقلاب ۵۷ نشان می‌دهد که تحصیل کردگان علوم فنی و پزشکی از زاویه تعداد، دست بالا را نسبت به تحصیل کردگان علوم انسانی تشکیل داده بودند. حتی نگاهی به جنبش دانشجویی طی چند دهه اخیر نشان

پدیده‌های نیست؛ اینکه چرا اینگونه‌است؛ چرا غیر علوم انسانی‌ها بیشتر به سیاست علاقمند هستند. فعلا تا همین قدر می‌توان پذیرفت که بسببسیاری از موثران سیاست ایران، اگر نگوئیم مهندس بودند لاقل مهندسی خوانده‌اند. این پدیده البته تنها در ایران هم مشاهده نمی‌شود. در مقاله ذیل، به این پدیده در آمریکا پرداخته شده است. در این مقاله نویسنده با استفاده از مثال‌های تاریخی نشان داده است که ورود مهندسان به عرصه سیاست‌ورزی، چه تأثیری در سیاست‌ها و سپهر عمومی آمریکا گذارده است. نویسنده این مقاله آرون تیمز است و مقاله در لس‌آنجلس ریویو آو بوکز منتشر شده و وب‌سایت ترجمان، ترجمه این نوشته را با ترجمه محمد معماربان انتشار داده است.

چرا مهندسان سیاستمداران خوبی نمی‌شوند؟

« **برای رئیس‌جمهور شدن، توانایی جمع و تفریق داده‌ها کافی نیست**



▲آرون تیمز ▲لس‌آنجلس ریویو آو بوکز

«مادیرگ چیزی نمی‌سازیم»؛ این فرولند، یکی از قدیمی‌ترین ایده‌های ترامپیمست است. در عین حال، یکی از معدود ایده‌هایی است که در اولین سال بر از دردمسر ریاست‌جمهوری ترامپ، به سیاست‌گذاری‌ی منجر شده است که از حمایت جدی هر دو حزب بهره‌مند است. خدمات سلامت و سیاست تعامل با نازی‌ها ابرتری طلبان سفیدپوست است. ممکن است در واشنگتن تفرقه‌هایی بی‌سابقه راه انداخته باشد، اما چه کسی حاضر است به مخارج زیرساختی نه‌بگوید؟ پل‌ها در حال فروریختن‌اند و مگر کسی هست که پل را دوست نداشته باشد. دونالد ترامپ می‌خواهد آمریکا‌به حرفه‌اصلی‌اش یعنی ملتی متشکل از سازندگان بر گردد و حتی سرسخت‌ترین دشمنانش هم در این فتره با او همراهند. فهم چابده این فانتزی احیاطلپانه رجال سیاسی دشوار نیست. کلمه STEM(مخفف علم، فناوری، مهندسی و ریاضی) داغ‌ترین مخفف در حوزه آموزش است و قهرمانان کسبو کارهای مدرن آمریکایی هر یک به نوبه خود مهندس هستند. در همین حال یک پیک هرژهونیک جدید در آن سوی قالیبوس آرام ظهور کرده است که اگر بخواهیم یک تصویر مینویاری از آن بدھیم، ملتی عددپر دار و سازنده است. ایالات متحده نباید عقب بیفتد یعنی به مهندسان بیشتر، مهندسان بهتر، آماردان‌ها و دانشمندان بیشتر و بهتر نیاز دارد.
قریب به یک دهه ناکامی غرب در تجربه سیاست‌گذاری‌های پولی و اوج‌گیری چین این تصور را تقویت کرده است که در گوشه‌کنار شاهراه مسیر رشد بادوام باید پارتنون‌های جدید ساخت. اگر چنین‌ها از پس این کار برآمده‌اند، چرا ما نتوانیم؟

در مقایسه با ایالات متحده، اعتبار مهندسان در چین موجب شده است که پیوند تگانگتنگ‌تری با قدرت سیاسی داشته باشند. طی سه دهه اخیر، کارخانه‌های فولاد و بزرگراه‌ها، کلید چین به سوی رونق قوی‌اند و حرفه‌ای‌هایی که آن‌ها را طراحی کرده و می‌سازند اهرم‌های قدرت سیاسی را هم در اختیار دارند. شی جین‌پینگ مهندس است، چنانکه هو جینتاو و جیانگ زمین هم پیش از او مهندس بوده‌اند. اما حاکمان ایالات متحده حقوق دانان بوده‌اند. این نکته امروز هم صادق است: بنا به گزارش سرویس پژوهش کنگره، هم‌اکنون ۲۱۸ حقوق دان و ۲۰۸ بازرگان سابق در کنگره حضور دارند ولی تعداد مهندس‌ها فقط هشت نفر است.(نسبت اهالی علوم از مهندسان هم کمتر است چون فقط سه نماینده در مجلس دارند).

بعید است که در کوتاهمدت این

توازن به نفع جماعت علم، فناوری،

مهندسی و ریاضی تغییر کند. اما

از جهتی دیگر، سرمایه فرهنگی

روزافزون مهندسان لاجرم به قدرت

سیاسی ترجمه و تبدیل خواهد شد

فارغ از آنکه شکل و شمایلش چه

باشد

حرفه مهندسی امروز گسترده است؛ به مراتب گسترده‌تر از سال ۱۹۲۱ که تورستن ویلن کتیب مهندسان؛ و نظام قیمت را منتشر کرد. او در این رساله کلاسیک از خراب‌کاری‌های صنعتی و حکمرانی بوروکرات‌ها می‌گفت. مهندسی یا رشد خود از چهار حوزه اصلی(شیمی، عمران، برق و مکانیک) فراتر رفته است تا شامل همه حرفه‌هایی شود که در آن‌ها قوانین ریاضی و علم برای حل مسائل دنیا به کار می‌روند. اگر ریاضی و علم را دو شاخه پژوهش دانشگاهی محض از STEM بدانیم، فناوری و مهندسی قلب کاربردی آن‌هایند. هرکها و رویاپردازان سیلیکونی‌ولی، حتی اگر درس رسمی مهندسی هم نخوانده باشند، همگی بنا به استعداد فکری‌شان مهندس‌اند. به موازات گسترش مرزهای فکری این حرفه، تعاملش با دنیای سیاست‌ورزی هم بسط یافته است. اکنون که سیاستمداران، از هر سلیقه‌ای که باشند، دست و پا می‌زنند تا سوار سفینه فضایی سیلیکونی‌ولی شوند، پروژه‌های حرفه مهندسی (به‌ویژه در زمینه فناوری‌های مربوط به مصرف‌کنندگان) نیز شریک فرآیند سیاسی شده‌اند. مهندسان امروزی فقط زیرساخت زندگی روزمره را فراهم نمی‌کنند، بلکه پویاترین حوزه بحث‌های عمومی (مال‌گوگل، فیس‌بوک، تویتتر) را هم می‌سازند. از یک جهت می‌شود گفت که این نکته درباره نسل‌های قبل صادق نبود. امروز مهندسی یعنی سیاست‌ورزی و سیاست‌ورزی یعنی مهندسی. قدرت سراغ مهندسان آمده است، اما آیا مهندسان هم‌پای آن هستند؟

اکنون که مهندسان مزه جدید لم‌دادن نیز آفتاب سیاست را تجربه می‌کنند، مریایسته است درباره اثر ویلن تامل کنیم. هیچ‌یک از منتقدان اجتماعی آمریکایی دیگر به دقت او درباره رابطه بین مهندسی و قدرت سیاسی نیندیشیده است. ویلن در کتاب «مهندسان و نظام قیمت» طرحی از یک نقد سرمایهدار مالی را مطرح کرده که به تالیوح با مهندسان می‌خواست به پا خیزند تا کنترل زمام حکومت را به دست بگیرند. استدلال او به بیان بسیار ساده آن بود که با پیچیده‌تر شدن سرمایه‌داری، اعمال کنترل طبقه‌ای از مهندسان مالی بر کسبوکارها آغاز شده است که به ضرر مهندسانی تمام می‌شود. که وظیفه تولید را بر عهده دارند. در تصویری که ویلن ترسیم می‌کرد، کار این مدیران آن بود که عرضه را دست‌کاری کنند تا سود به جیب بزنند. اما دانش فنی مهندسان، عنصر گریزناپذیر تولید بود. همین دارایی فکری بود که به مهندسان قدرت می‌داد و بنا به استدلال ویلن، مهندسان که با آشکار شدن «سوءمدیریت فراگیر صنعت» روزه‌روز «آگاهی طبقاتی اضطراب‌آلود» بیشتری می‌یافتند، «به تدریج دور هم جمع شدند و پرسیدند: خوب که چی؟» واقعا باید پرسید خوب که چی؟ بنا به پیش‌بینی ویلن، مهندسان، همان‌هایی که سابقا کارگزارانی بودند که در برابر بخش مالی تمکین می‌کردند؛ کنترل نظام صنعتی کشور را به دست می‌گرفتند

تا دوره‌ای جدید از مدیریت اقتصادی برنامهریزی‌شده را رقم بزنند که اصل هدایت‌گر آن، نه سود خصوصی بلکه منفعت عمومی باشد.

مثل ویندهام لوپس که در سال ۱۹۳۱ هیتلر را یک «ساکن مجرد کلبه‌ای مخفر در آلپ» تصویر کرد که به گیاه‌خواری بیش از جنگ علاقه دارد، تصویری که ویلن از نزدیک شدن این «شورای تکسینس‌ها»(گروهی که ماهیت سیاسی‌اش به همان اندازه ماهیت اقتصادی‌اش اهمیت داشت) ارائه کرد. در زمسه آن پیش‌بینی‌های دوره بین دو جنگ

جهانی بود که به خاطر سطح بی‌دقتی‌شان مضحک از آب درآمدند. همه‌مان می‌دانیم که به جای پیش‌بینی ویلن، چه اتفاقی افتاد. البته مهندسان آن عادت پرهمز و تمکین از کنار گذاشتند، اما دلایلش آگاهی طبقاتی نبود؛ چرا که خود آن‌ها هم به سرمایه‌داری

وظیفه‌شناس تبدیل شدند. فروپاشی آن مرزی که ویلن بین «مدیران مالی» و «کارشناسان صنعتی» قائل بود، به سوسیالیسم نینجامید، بلکه به تولد یک طبقه جدید از مهندسان خبره در کسبوکار منجر شد، یعنی همان‌هایی که امروزه شاید «کارآفرین» بنامیم.

اما کتاب ویلن از جهات دیگری اثرگذار بود. آن اثر در شکل‌گیری یک تصور خاص از مهندس سهیم بود که در طول دههٔ ۱۹۲۰ ریشه دواند: مهندس به مثابه یک مسئله‌حل‌کن بی‌غرض، مامن نیالوده به تجارت و سیاست مسروم. مهندس به مثابه منجی سرمایه‌داری. این تصور به قلمرو سیاسی هم منتقل شد و تا حدی می‌تواند شف‌ناشی از انتخاب هربرت هوور در سال ۱۹۲۸ به ریاست‌جمهوری را توضیح بدهد: یک مهندس معدن که با کسبوکار، میلیونر و قهرمان شش‌دوست جنگ شد. نیویورک‌تایمز یکسال پس از انتخاب او نوشت: «کل کشور یک سالن پهلوار و مشتاق بود که به واشنگتن چشم دوخت. ما یک مهندس بزرگ (راحضار کرده بودیم تا مشکلاتمان را برای ما حل کند…دهن فنی مدرن برای اولین بار به ریاست یک حکومت رسیده بود… ما با خیال اینکه به نوبح فرصت بدھیم، منتظر آغاز عملکرد او ماندیم.»

عملکرد او هم معسوب از آب در آمد. خطب بزرگ هوور، اعطافناپذیری‌اش بود. به تعبیر رایج در دره سیلیکونی‌ولی، او نتوانست چرخش‌های درست انجام بدهد. در مواجهه با اقتصادی که به سرعت رو به‌خامت می‌گذاشت، او به شعار سیاسی راهنمای خود یعنی خوداتکالی

و کمک بخش خصوصی چسبید. زمانی که از بی‌میلی خود به مداخله فدرال در اقتصاد دست‌بر نداشت، خیلی دیر شده بود. تولید از میان رفته بود و شانس او برای انتخاب دوباره در سال ۱۹۳۲ نیز همین‌طور. مورخان درباره مدیریت هوور بر اقتصاد در سال‌های آغازین رکود بزرگ بحث خواهند کرد.دل‌کنان ویر بر زندگی‌نامه جدیدی که او نوشته است می‌گوید که باید سابقه سیاست‌گذاری او از نو ارزیابی شود، اما همه در یک نکته اتفاق نظر دارند: هوور در قلمرو روابط انسانی، دست کمی از یک هشت‌پای بی‌جان نداشت. با مردی رو‌ب‌رو بودیم که به تعبیر یک ناظر معاصر ما فقط با عبارات «خنک تک‌جهایی» حرف می‌زد، مردی چنان بایند به‌اصولش که با کتوشلوار پشمی سرز آبی‌رنگ جفت‌کمه‌ای‌اش به ماهی‌گیری می‌رفت. هوور یکبار در کارزار انتخاباتی‌اش گفته بود که مهندسان می‌توانند آبشاری بسازند زیباتر از هر آبشاری که در طبیعت پدیدار شده است. صد البته مخاطبانش عمعیایی شدند. تصور می‌شد او بیشتر یک ماشین است تا انسان و خود هوور هم کاری نکرد که این تصور از بین برود، بلکه برعکس. آن تصور را به سنگ بنای برند خود تبدیل کرد.

او در سال ۱۹۲۸ گفت: «من بنا نداشته‌ام قصرهای آینده را بسازم بلکه می‌خواهم از آمایش‌ها را اندازه بگیرم یعنی اقدامات و پیشرفت اسنان را از

دریچه ذره‌بین خشک و بی‌روح‌واقعیت، آمار و عملکرد بستجم».

مهندسان، لاید چون از همان یکبار حضورشان در کاخسفيد به قدر کافی تحقیر شدند که درس بگیرند. دیگر دنبال تصدی بالاترین منصب حکومت نرفته‌اند. شکست هوور، پرچم خاتمه اولین دل دادن و قولیه گرفتن جدی بین سیاست‌ورزی و مهندسی بود. علی‌رغم جو رقابتی این ایام که سرمست STEM است، روشن نیست آیا مهندسان هم‌پای آن باشند که دوباره مدعی قدرت سیاسی شوند یا خیر. پیتر تیل، در کمال خونسردی و فرصت‌طلبی، گذاشت رئیس‌جمهور ترامپ دستش را بگیرد، اما اغلب آن‌هایی که حرفه‌شان مهندسی است در راه اول حضور رئیس‌جمهور جدید در کاخسفيد راهی به محفل او نداشتند. (بهرتر است روشن کنیم که تیل مهندس نیست، گرچه مدعی است که از جانب سرآمدان مهندسی در سیلیکون‌ولی صحبت می‌کند). جمع فعلی مهندس‌های سیلبرینی، مارک زاکربرگ است که تعامل او با دنیای سیاست، معناتر از از بقیه به نظر می‌آید. این ماجرا تا حدی تصادفی است چون فیس‌بوک ناخواسته به یک کاتشر مجوری در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۶ تبدیل شد، اما قدری هم نقشه خود فیس‌بوک بوده است.

از آغاز اسمول، زاکربرگ در برنامه‌های فشرده و بسیار هماهنگ، تور سخن‌شونی در کل ایالات متحده داشته است. او اطلاعاتنه این گمانه‌زنی را رد کرده است که از این تور به عنوان سکویی برای ورود به انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ استفاده می‌کند، به همان قاطعیته که از نظر دادن درباره مسائل سیاست‌گذاری دولتی و عمومی که در این تور از او پرسیده‌اند ظفره رفته است. این درسی است که می‌شود از یک ناپخته سیاسی گرفت، که تا به امروز هیچ سمت‌وسوی روایی مشخصی نداشته است. زاکربرگ سفرهایش را به همراه تفکراتش درباره اخبار هر روز دارد، فکر کنتم اجتماعی که حول این صنعت شکل گرفته است، مهاجرت و سیاست‌گذاری آوارگان هم که موضع محکمی گرفته است،

دونالد ترامپ می‌خواهد آمریکا به حرفه اصلی‌اش یعنی ملتی متشکل از سازندگان برگردد و حتی سرسخت‌ترین دشمنانش هم در این فتره با او همراهند

سعی می‌کند در مرکز طیف سیاسی بماند که البته این هدف روزه‌به‌روز دست‌نیافتنی‌تر می‌شود. او فردای خون‌بارترین تیراندازی در تاریخ ایالات متحده نوشت: «تصور خسران ناشی از تیراندازی در لاس‌وگاس دشوار است. تصور اینکه چرا ارتکاب چنین کاری را برای همه‌کس سخت‌تر نمی‌کنیم، دشوار است.» او درباره تغییر اقلیم و سیاست‌گذاری انرژی، از این هم بیشتر ظفره رفت: «به اعتقاد من، متوقف کردن تغییر اقلیم، یکی از مهم‌ترین چالش‌های نسل ماست. با این حال، به نظرم مهم‌تر آن است که چیزهای بیشتری درباره صنعت انرژی‌مان بیاموزیم حتی اگر این اطلاعات جنجالی باشند. فارغ از اینکه چه دیدگاهی درباره انرژی دارید، فکر کنتم اجتماعی که حول این صنعت شکل گرفته است برایتان جذاب باشد.»

اگر سال پارادایز و دین مورایتی «هیجان‌زده زندگی» بودند و در سفرهای جاده‌ای مشهورشان دنبال «ختران، رویاها و همه‌چیز» می‌رفتند، زاکربرگ هیجان‌زده آن است که در سفرش هیچ‌کس را آزرده نکند. گویا او در هریک از نقاط توقفش در کشور ابراز تاسف می‌کند، همه‌جا می‌گوید بایبید حرف دو طرف دعوا را بشنویم. از لحاظ معرفتی، این کار چندان تفاوتی بارابر از تاسف مشهور ترامپ پس از نظهارات نازی‌ها در شارلوتزیول نداشت که خشونت «در بسیاری طرفه‌ها» را محکوم کرد. آیا انتظاری غیر از این داشتمیم؟ گشت‌وگذار سیاسی زاکربرگ نعل به

نعل همان بی‌طرفی ریاکارانه‌ای را نمایش داده است که از مردی انتظار می‌رفت که فکر می‌کند فیس‌بوک، این زمین بازی بی‌خطر برتری طلبان سفیدپوست و پرروپگان‌دینست‌های روسی و به‌اصطلاح حقیقت‌گویان ماجرای پیترآگیت، «غنی‌را به هم نزدیک‌تر» می‌کند. یک راه ساده برای تبیین این تناقضات وجود دارد: زاکربرگ اهل کسبوکار است نه سیاستمدار و اولویت اولش سهام‌داران اویند. ولی این تبیین، ماهیت سیاسی شرکتی را نادیده می‌گیرد که او اداره می‌کند. زاکربرگ می‌تواند اظهار کند که فراتر از سیاست‌ورزی است؛ که تکنوکراتی است که همه جوانب را می‌سنجد و از طریق ذره‌بین خشک و بی‌روح واقعیت‌ها اقدام به پیاده‌سازی راحل‌ها می‌کند. ولی سیاست بالاخره راهی می‌یابد که او چنگ بیندازد. حضور اخیر و کیل

ارشد شرکت‌او در کنگره برای توضیح اینکه چطور تبلیغ‌های انتخاباتی با اسپانسر وی روس‌ها در کارزار انتخابات سال ۲۰۱۶ به ۱۲۶ میلیون کاربر فیس‌بوک رسید، شرح روشنی از سیاست‌زدگی رسانه‌های اجتماعی بود. اما گویاترین نکته آن است که بجای مدیرعامل، وکیل فیس‌بوک به واشنگتن دسی رفت تا نشوندن آن آوازه‌های سیاسی باشد. پس از انتخابات سال ۲۰۰۰ که شکست‌های مهم تلویزیونی به کنگره فراخوانده شدند، مدیران عاملشان را فرستادند. فارغ از اینکه فیس‌بوک نشتی که در اثر گذاری بر انتخابات بازی کرد را جقدر جدی عنوان کنند که می‌شود گفت اصلا آن را جدی عنوان نکرده است، زاکربرگ آشکارا خود را فراتر از این غوغای می‌داند: مدیر بی‌طرف یک ابزارک فناورانه باحال یا بدر از آن، پاسدار آزادی بیان که قهرمان اخلاقی این ماجراست.

البته شاید هم او کالا اھمیتی نمی‌دهد. زاکربرگ عاملدانه به نقش فیس‌بوک به‌مثابه کنشگری سیاسی چشم بسته است. که این کارش از جنس همان بی‌توجهی‌اش به روابط انسانی است. زاکربرگ اخیرا در یک حستل زنده فیس‌بوکی، نوم‌افزار جدیدی را نشان داد که شرکتش در حال طراحی آن است. برای نمایش آن نرم‌افزار، بینندگان را به یک گشت‌وگذار واقعیت مجازی در پورتلوکیوی طوفان‌زده برد. در پس‌زمینه‌ای از خیابان‌های سیلاب‌زده و خانه‌های ویران، زاکربرگ لیخندی زد و همراه با رئیس بخش واقعیت مجازی اجتماعی فیس‌بوک کف دست‌هایشان را به هم گویند. در یکجای نمایش، او به ۹۷ میلیون دنبال‌کنندهاش گفت: «در اینجا جوی پلی هستیم که سیل ویرانش کرده است.– یکی از جنبه‌های واقعا جادویی واقعیت مجازی آن است که احساس می‌کنید واقعا در آن مکان هستید». در واکنش به انتقادات به این شیرین کاری، زاکربرگ غرخرخواهی هم کرد: «یکی از قدرتمندترین ویژگی‌های واقعیت مجازی فانه‌ای نشان حرفه او باشد. نسل‌های بعدی جمعیه روی سرتان که نمی‌گذارذ بقیه انسان‌ها را ببینید، همدلی حاصل می‌شود. خیلی هم خوب، مار، که هرچه شفا برما میابد.

کاریکاتوور مهندس نابغه اما ناشی، کسی که در حل مسائلی که خوب تعریف شده باشد ماهر است ولی در پیچیدگی و ابهام و هیجانانات انسانی سردرگم می‌شود، طی چندین دهه پارچا مانده است. ویلن مهندسان را یک «انجن اخوت شگفت‌انگیز از خور‌های بسیار متخصص» وصف می‌کرد. هوور مثال ناتوانی‌اش در همدلی را با افتخار به سینه زده بود، انگار که به شکل شبه‌عارفانه‌ای نشان حرفه او باشد. نسل‌های بعدی مهندسان هم مشتقانه‌پذیری این کلیشه شده‌اند که آدم‌آهنی‌های خشک و بی‌توجه به احساسات انسانی‌اند، به تعبیر یکی از مهندسانی که برای یک گزارش سال ۱۹۹۱ ناسا درباره برنامه آپولو مصاحبه کرده بود، «هن با چیزهای تباط می‌گرفتم».

این کلیشه، مثل یکی از تی‌شرت‌های چهارصد دلاری برند پرنلو

کپوسینلی‌اش، قواره تن زاکربرگ است، سال‌ها تجربه، هیچ نفعی به حال مہارت سخنوری و نداشته است. در رونمایی محصولات و اجراهای زنده فیس‌بوکی رو به دوربین، با صدای بلند کترت‌تور که انگار از دستگاہ تنظیم موسیقی گذشته است، همه جملات زاکربرگ سبکی ثابت دارند: هر جمله با لیخندی حساب‌شده شروع می‌شود؛ با شتاب چهار پنج کلمه میتدل در مدخ دنیا می‌گوید؛ گیر می‌کند؛ نفس کم می‌آورد؛ تلق تولوق کنار به جلو می‌رود؛ همگی در قالب یک نغمه بی‌ضرب. انگار به تماشای ماشینی نشسته‌اید که یاد می‌گیرد شاد باشد. شاید این کفایت کند تا جماعت راهی سیلیکون‌ولی شوند، اما در فضای پر از بوس و بغل رقابت سیاسی ملی بعید است زاکربرگ شکوفا شود. تکنوکرات‌های خون‌سرد هرازگاهی در سیاست‌ورزی شهری خوب عمل می‌کنند(به عنوان مثال: مایکل بلومبرگ، اما در عرصه ملی، نمایش گران سیاسی باید هوش هیجانی یا حداقل شم تئاتری (یعنی همان صفتی که خامخس به نام ترامپ خورده است) داشته باشند. زاکربرگ هیچ کدام را ندارد.

آموزنده است که تاخت‌وتاز زاکربرگ در حوزه عمومی راه هرقدر هم که مدعی «غیرسیاسی» بودن آن شود، از دریچه ویلن، هوور و اولین وصلت بی‌سرانجام میان مهندسان و قدرت بررسی کنیم. در این قدم‌های اشتباه زاکربرگ، به سادگی می‌توانید ردپای همان چیزهایی را بباید که ویلن با توصیفی نادرست به مهندسان نسبت می‌داد: حرص و عدم وفاداری به منفعت عمومی. همچنین زاکربرگ همان باور اشتباهی را دارد که مهندس=رییس‌جمهور آمریکا‌داشت: اعتقاد بیش از حد به قدرت اعداد

در سکان داری ذهن، به انکار احساسات.

ناتوانی اساسی در فهم فرآیندهای سیاسی بین هر سه چهره مشترک است: ملت یک ماشین نیست و پیچیدگی قدرت در جامعه بشری با پیچیدگی رایانه‌ها فرق دارد. شاید درست نباشد که زاکربرگ را یک مصداق تمام‌عیار بدانیم(واقفم که «همه مهندس‌ها فلان نیستند» و غیره) اما اگر بخواهیم از تجربه او درسی بگیریم باید گفت: چند دهه از زمانی می‌گذرد که هوور مثل یک کنتی‌شکسته غمگین باهاش را روی زمین می‌کشید تا از کاخسفيد بیرون برود. اما مهندسان قدمی به کسب قدرت سیاسی نزدیک‌تر نشده‌اند.

ولی از جهتی دیگر، مهندسان قدرت را به سمت خود کشانده‌اند. زبان مهندسی، و به‌ویژه زبان مهندسی نرم‌افزار، ادبیات پیش‌فرض در عرصه کارآفرینی شده است. در گذشته واگان حقوقی یا امور مالییه یا مشاوره مدیریت بود که الگوی استعاری راهنمای سرمایه‌داری حساب می‌شدند. اما امروز برای آنکه «کاسبی» بکنید باید حداقل تا حدی مثل مهندس‌ها فکر کنید: تعیین یک مساله، تعریف قواعد و ویژگی‌های آن، به‌کارگیری منطق، نمونه‌سازی و آزمون راحل‌ها، تکرار، آزمون دوباره، و ادامه این

حلقه برحق بازخورد مهندسی تا زمانی که بهترین راحل حاصل شود. دو اصل کارآیی تکنوکراتیک و حکومت متخصصان، که هر دوی ویلن و هوور(البته هر یک به شیوایی متفاوت و در جهت منظوری متفاوت) حامی‌شان بودند، اکنون موسیقی پس‌زمینه سرمایه‌داری مدرن است. واقعیت‌های عینی، آمار و عملکرد، فاتح این روزگارند. داده‌ها امروزه موتور محرک همه مایند؛ مرجعیت فکری از تسلط بر اعداد حاصل می‌شود.

زاکربرگ هم از این جنبش تاریخی بهره‌مند شده و هم جلوه آن است.

بر خلاف آنچه کلیشه مهندسی می‌گوید، فقدان همدلی در بنیان‌گذار فیس‌بوک به خاطر هوش فوق‌العاده نیست. ناتوانی در آنکه امور در زمینه درست‌شسان و از منظر دیگران ببیند، از جهات مختلف جوهره بلاهت است. اما مهندسان، به صورت دسته‌جمعی، در بحث معنای «هوشمندی» سلطه یافته‌اند. امروزه هوش یعنی اساسا همان نوع هوشی که از اهالی علم، فناوری، مهندسی و ریاضی نشانیده، به درد لای جزز دیوار می‌خورید؛ یا به درد اینکه برعینی برای بهبود پروژه‌های مهندسی باشید، که باز همان لای جزز دیوار است. بنا به شواهد تاریخی، این نوع هوش مهندسان اصلا به کار حل پیچیده‌ترین مسائل حکومت‌داری نمی‌خورد؛ باهوش‌های عرصه فناوری، در بندر سیاست راحت پهلو نمی‌گیرند. سیلیکونی‌ولی هرقدر هم مصراته بگوید که آمدن تا امروز را برای همه ما حل‌وفصل کند، الگوریتم‌سازی با طرح‌روش‌های هوشمندانه جهت‌بهبود جامعه‌فرد دارد. فتح‌الفتوح مهندسان آن بوده است که خلاف این نکته را به این حرفه آدم قبول‌ده‌اند.

این فتح صرفه در عرصه‌های اقتصادی یا مکانیکی نیست؛ مهندسی توانسته است به زبان عرصه سیاست‌ورزی هم رسوخ کند. قیافه معصوم زاکربرگ که سعی می‌کند دو طرف هر جنجالی را راضی نگه دارد، جدیدترین مصداق این ایده است که واقعیت‌های عینی همانا مطمئن‌ترین راحل برای مسائل سیاسی لاینحل‌اند؛ یعنی همان ایده‌ای که در سال‌های ریاست‌جمهوری کلبنتون و اوج جنبشی که خوانان سیاست‌گذاری شواهدمحور بود، تغذیه شد. ما اکنون می‌دانیم که این معبد روی شن‌های روان بنا شده است چون اصولا ماهیت سیاسی ران‌شدنی عرصه سیاست‌ورزی را نادیده می‌گیرد. تاکامی «راقم» و «واقعیت‌های عینی» و «شواهد» در تغییر مواضع افراد درباره اصلاح قوانین اسلحه‌داری با فریب رای‌دهندگان هم نشانی از همین نکته است. اما این معبد چاذبه‌ای ملندگار برای هر دو حزب دارد و مهندسان به دقت آمده‌اند تا رنگ و آبی تازه بر سمیای آن بزنند. اگر داشتن تفکر مهندسی یعنی راه جدید کاسبی‌کردن، مهندسی‌گرایی در عرصه سیاست‌ورزی هم نسخه جدید مرکز‌گرایی سیاسی است؛ مهندسی متخصصان که با برند جدیدی برای عصر نوآوری بارزایی می‌شود شاید چند نسل طول بکشد تا یک تکنوکرات ویلنی بتواند به کاخسفيد راه پیدا کند، اما قدرت هیچ رییس‌جمهوری همثای قدرتی نیست که مهندسان هم‌اکنون دارند؛ قدرت تعریف پیشرفت، قدرتی بی‌مهار.

کاریکاتوور مهندس نابغه اما ناشی، کسی که در حل مسائلی که خوب تعریف شده باشد ماهر است ولی در پیچیدگی و ابهام و هیجانانات انسانی سردرگم می‌شود، طی چندین دهه پارچا مانده است